جوادی یگانه، محندرضا (1390) «شهر اسلامی و بیگانگان: تعامل ایرانیان و غیرمسلمانان از منظر سفرنامه های فرنگیان» **مجموعه مقالات همایش شهر اسلامی-ایرانی: گذشته، حال، آینده.** موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و معاونت خدمات شهری شهرداری تهران. تهران. 18 و 19 تیر 1390. صص 29-65.

شهر اسلامی و بیگانگان

تعامل ایرانیان و غیرمسلمانان از منظر سفرنامه­نویسان فرنگی

محمدرضا جوادی یگانه

یکی از مهمترین عناصر ممیزه فرهنگ ایرانی، جوانمردی است (رجایی، 1382) و بخشی از این فرهنگ، ادب و احترام به بیگانگان است، که شاید بتوان آن را در این مصرع از حافظ خلاصه کرد که «با دوستان مروت، با دشمنان مدارا». ملا حسین واعظ کاشفی در *فتوت نامه سلطانی* (بی تا، 330) می نویسد که:

«اگر پرسند که آداب با بیگانگان چند است؟ بگوی شش: اول آنکه به هیچ کس به چشم حقارت نگاه نکنی که شاید آن کس مقبول حضرت خداوند باشد. مکن به چشم حقارت نگاه در همه کس/ که دوستان خدا ممکن اند در اوباش. دویم خود در میان سخن ایشان نیفکنی. سیم از سخنان ناهموار ایشان خود را غافل سازی. چهارم اگر ناشایستی بینی خود را غافل سازی. پنجم شفقت از ایشان وا نداری. ششم تا کسی از ایشان را قابل ندانی در صحبت راه ندهی.»

سعدی، استاد اخلاق ایرانی نیز در باب چهار گلستان سعدی در باره «تواضع» می گوید:

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت

به گردن فتد سرکش تند خوی

بلندیت باید بلندی مجوی

گرت جاه باید مکن چون خسان

به چشم حقارت نگه در کسان

نه گر چون تویی بر تو کبر آورد

بزرگش نبینی به چشم خرد؟

و در حکایتی با مطلع زیر نیز، سعدی از تکبر و نگاه تیز به دیگران انتقاد می کند:

فقیهی کهن جامه‌ای تنگدست

در ایوان قاضی به صف برنشست

 نگه کرد قاضی در او تیز تیز

معرف گرفت آستینش که خیز

ندانی که برتر مقام تو نیست

فروتر نشین، یا برو، یا بایست

و ابیات پس از آن نقد این نوع از برخورد با کسی است که ناشناس است. بر این است می توان تصور کرد که ایرانیان با آنانکه از کشور آنان دیدار کرده اند، مهربان و نرمخو باشند. برخی شواهد نیز از این «میهمان نوازی» ایرانیان حمایت می کنند. فراوان ترین خلق مثبت ایرانی ها از دید سفرنامه نویسان فرنگی، مهمان نوازی 17.7% است و پس از آن ادب (5.8%) و احترام به خارجی ها (4.6%) در زمره خلقیات مثبتی است که بیش از سایر خلق ها (از مجموع 517 مشاهده) از سوی سفرنامه نویسان فرنگی ذکر شده است. (جوادی یگانه، زیر چاپ) اما سفرنامه نویسانی که در دوره های صفویه تا انتهای قاجار از ایران بازدید کرده اند، همچنین مشاهداتی دارند که با این رویه ایرانی سازگار نیست و ظاهرا در تناقض با آن است. آنها ایرانیان را مردمی متعصب و بدرفتار با بیگانگان می دانند. برخی از این مشاهدات به قرار زیر است.

**سفرنامه کارستن نیبور (نیبور، 1354) 1765 میلادی[[1]](#footnote-2).** ناراحت کننده این است که ایرانی ها با هیچ کافر هندی با هیچ آتش پرست با هیچ مسیحی یا یهودی و یا حتی یک مسلمان از فرقه دیگر، نه چیزی می آشامند و نه چیزی می خورند. (ص 44)

**یادداشت های ژنرال تره زل درسفر به ایران (تره زل، 1361) 1780 میلادی.** در ولایت گیلان تمام مردم همیشه مسلحند و نسبت به عموم عیسویان مخصوصا روس ها کینه ی خاصی دارند. (ص 71)

**سفرنامة پولاک: ايران و ايرانيان (پولاک، 1361) 1851 میلادی.** سوءظن نسبت به خارجيها هم خود يكي از اركان اصلي خلق و خوي ايرانيان است. (ص 407)

**سفرنامة ملگونف به سواحل درياي خزر (ملگونف، 1364) 1858 میلادی.** اهالي اين ده (رودگر محله) ميهمان نواز نيستند و هنگام ديدن ديگران رويشان را بر مي گردانند. (ص 113). ايرانيان از آن سوء ظني كه به فرنگيان دارند، از روي حزم و احتياط جواب ما مي گفتند: كساني كه استفساري از ايشان مي نمودند، چون اطلاعي از جغرافيا نداشتند و تواريخ نمي دانستند، بدان گونه كه شايد و بايد از عهده اداي مطلب بر نمي آمدند. (ص 4).

**سفرنامه دکتر ویلز: ايران در يك قرن پيش (ويلز، 1368) 1870 میلادی.** اصولا در ابتداي ورود به ايران، به جز در اصفهان، رفتار مردم با ما اروپايي ها آن چنان دوستانه و صميمي نبود. در نتيجه مجبور به اجاره كردن هر نوع منزلي با هر شرايطي بودم،. زيرا هر كسي حاضر به اجاره دادن منزل به فرنگي ها نمي شد. (ص 148). اما درباره يهوديان هم فكر نمي كنم در هيچ نقطه ي از دنيا با آن ها بدين گونه كه در ايران فعلي رفتار مي شود رفتار بشود. كتكشان مي زنند تحقير و توهينشان مي كنند. حتي غلام بچه هاي ايراني كه خود برده هستند علنا به يهوديان فحش وناسزا مي دهند. (ص 114)

**ايران و شوش و کلده (ديولافوا، 1376) 1881 میلادی.** لباس يهوديان فارس، همان لباس ايراني است؛ ولي موهاي روي شقيقه را به شکل پريشاني در بنا گوش نگه داشته اند. زنان هم به موقع بيرون آمدن چادرهاي آبي رنگ به سر مي اندازند واجازه ندارند که مانند زنان مسلمان روبند سفيد استعمال نمايند وبه همين جهت در معابر آسيب مي بينند و ناسزا مي شنوند. پريروز در موقع عبور از محله يهوديان، پسر مسلماني را ديدم که تقريبا ده سال داشت. اين پسرروي يابوئي سوار بود و نوکري هم همراه داشت. چون مقابل دکاني رسيد که چند نفر يهودي در آن نشسته بودند، با شلاقي که در دست داشت، به سختي بر سر و صورت آنها زد و يهوديان جرئت نفس کشيدن نداشتند، و آن پسر علاوه براين عمل که متناسب با سن او نبود پس از شلاق زدن، کلمات نامناسبي هم نسبت به آنها به زبان آورد و رفت. در ميان راه به سه نفر زن يهودي برخورد و شلاق کشيد که آنها را هم بزند، ولي زنها فرار اختيار کرده و به طرف خانه هاي خود دويدند. (ص 463)

**ايران و ايرانيان (بنجامين، 1363) 1882 میلادی.** تعصب ديني ايراني ها بدون شک از خصوصيات نژادي آن هاست ... در اين مورد نبايد ايراني ها را سرزنش کرد، زيرا اين تعصب در بسياري از کشورهاي اروپايي نيز مشاهده مي شود و جنگ ها و خونريزي هاي مذهبي اروپا در قرون وسطي بر اثر همين تعصبات مذهبي بود. (ص 264) ايراني ها نيز زياد به خارجي ها خوشبين نبودند. (ص 98) اهالي تبريز نهايت متعصبند. حتي در سنه ماضيه، در زمان عزاداري مذهبي، تعصب آنها به طوري اشتداد به هم رسانيده كه اهل خارجه مقيم آن شهر، مشرف به قتل شده بودند. در ماه ژوئيه ١٨٨٥ دسته‌اي از متعصبين و الواط، به طوري تعصب اهل تبريز را به هيجان درآوردند كه وليعهد ايران، به من تلگراف كرده، خواهش كرد كه به كشيش‌هاي آمريكايي امر نمايم كه كليسا و مدارس خود را در تبريز ببندند كه مبادا این امر اسباب قتل عام عيسوي هاي تبريز شود. (ص ١٨٨) و چون عبور مي‌نموديم، بعضي اشخاص تنبل- كه در زير درختان نزديك قهوه‌خانه نشسته، قليان مي‌كشيدند- به ما نگاه كرده، انواع نفرين‌ها را به ما مي‌كردند. زيرا كه ما عيسوي و اهل خارجه بوديم. (ص 292)

**سفرنامه دکتر والس (جيمز والس) 1886 میلادی.** كليتا در ايران ملت يهود را بسيار ظلم ميكنند و هر يك از اطفال ايراني تكليف شرعي خود را چنين ميداند كه اين بيچارگان را سنگ زند و يا اينكه فحاشي و بدگويي كند. (ص 57)

**گلهای سرخ اصفهان: ایران با اتومبیل (شافر، 1370) 1905 میلادی.** حضور دایم گروههای متعدد خارجیان در تهران، به جای آنکه در رفتار تعصب آمیز ایرانیان نسبت به خارجیها آرامش و تعادلی ایجاد کند، برعکس بر نفرت ایشان نسبت به اروپاییان افزوده است. به طوری که میتوان گفت تهرانی که ما دیدیم، به مراتب بیش از پنجاه سال قبل نسبت به خارجیها نفرت و تعصب دارد. آیا چنین تعصبی نشانه نفرت آنها نسبت به خارجیها نیست؟ و آیا همین تعصب شدید را نمی توان همسایه وطن پرستی به حساب آورد؟ (ص 161) در آنجا در سمت راست جاده جلفا، محله ارمنی نشین اصفهان با کوچه های تنگ و پیچ در پیچ و درهای کوتاه و محکم خود آرمیده تا ساکنان محله از حمله همسایگان متعصب در امان باشند. (ص 252)

**اوراق ايراني (آنه، 1368) 1909 میلادی.** ایرانی ها معمولا به آسودگی از راه دادن یک نفر فرنگی به منزلشان خودداری میکنند. (ص 88)

**زیر آفتاب سوزان ایران (نیدر مایر، 1380) 1915 میلادی.** کسی که ماه ها در وضعی نامناسب در ایران سفر کرده باشد، هر لحظه به او دروغ گفته باشند، او را چاپیده باشند و به او به عنوان یک کافر نجس اظهار نفرت کرده باشند، می تواند بفهمد در چنین وضع و موقع سختی اطلاعات درست یافتن و مورد مساعدت قرار گرفتن تا چه اندازه ارزش دارد. (ص 122)طرز تغذیه و نحوه زندگی ایرانی ها از دیر باز آشنا بودم؛ هنگامی که زیر نظر کسی بودم درست مانند اهالی بومی وضو می گرفتم و نماز می خواندم و چون سادات به «سگ مسیحی» ها فحش می دادم . با وجود این همه، در طول چنین سفری آدمی پی می برد که چه کار مشکلی است همیشه فارسی فکر کردن، حس کردن، سخن گفتن و چون ایرانیان رفتار کردن! (ص 260)

**سفرنامه الموت لرستان و ايلام (استارك، 1364) 1927 میلادی.** مردم متعصب و چشم بسته هستند، لغت ارمني كه بدون استثناء براي هر فرد مسيحي بكار برده مي شود در آنها رميدگي و بيزاري و نفرت ايجاد ميكند. (ص 400 )

**زير آسمان ايران (نوردن، 1356) 1928 میلادی.** در مسافرت هايي كه كرده بودم، چندين بار به آنچه كه واقعيت نداشت متهم شده بودم. يكبار مردم تصور كرده بودند كه من يك مبلغ مذهبي هستم، بار ديگر مرا تاجر مشروبات الكلي دانسته بودند. (ص 61)

نگاهی به یافته های بالا، که برگرفته از حدود یکصد سفرنامه مرتبط با ایران (از صفویه تا انتهای پهلوی اول) است، و مقایسه این نوع رفتار با سایر «خلقیات منفی ایرانیان» (جوادی یگانه، 1387) مندرج در این سفرنامه ها، نشان می دهد که فراوان ترین خلق منفی از نظر سفرنامه نویسان فرنگی (بعد از خرافه پرستی)، تعصبات مذهبی ایرانیان علیه عیسویان و یهودیان (و حتی زرتشتیان) است، چه سیاحان و چه ساکنان ایران. (7.26درصد از مجموع 1170 مشاهده)

مشخص است که رفتارهای ذکر شده در بالا، بیش از آنکه به بیگانه بودن سیاحان مرتبط باشد، به غیرمسلمان بودن آنها ربط دارد. تاکیدات برخی از سفرنامه نویسان نیز نشان می دهد که مساله اصلی، نیز عامل دینی بوده است.

**سفر نامه تاورنیه (تاورنیه، 1336) 1632 میلادی.** (با ورود جوان غیر مسلمانی به دربار، شاه خوشحال و اصرار بر تغییر مذهب او دارد ) این اصرار در تغییر مذهب نه فقط برای غیر دینداری است، بلکه بیشتر برای این است که مجبور نشوند اثاثیه و وسائل او را متصل آب بکشند و تطهیر بکنند. (ص 486)

**سفرنامه كارري (كارري، 1348) 1694 میلادی.** اگر كسي سهوا پاي خود را به اين سنگها بمالد به مؤاخذه اي بزرگ محكوم خواهد شد. چون قبلا اين را ميدانستم احتياط تمام به خرج دادم تا پاي خود را روي اين سنگهاي مقدس نگذارم و آنها را آلوده نسازم. (ص 28)

**سفرنامه ژان اوتر (اوتر، 1366) 1734 میلادی.** «علاقه و نياز سبب شدند كه هر چه زودتر زبان تركي را بياموزم. براي اينكه به اين هدف نايل شوم، آموزش را با خواندن كتاب همراه كردم و همچنين از ابراهيم افندي- جغرافيدان ترك- ياري گرفتم. بهترين روش آموزش را به من ياد داد. او مرا وادار كرد كه چند سوره از قرآن مجيد را بخوانم، و هميشه توصيه مي‏كرد كه اين كار محرمانه باشد. زيرا ترك‏ها، مسيحيان را پاك و تميز نمي‏دانند و نبايد به قرآن دست بزنند و هر گاه بخواهند چنين كنند، ميبايستي مسلمان شوند، و گرنه عاقبت بدي خواهند داشت. مسلمانان در رفت و آمد با مسيحيان و يهوديان بايد اندازه نگه دارند، روابط برمبنائي بايد باشد كه جلب نظر و اعتماد و اطمينان بشود واز غيرمسلمانان نامطلوب دوري شود. در غير اين صورت از نظر مسلمانان حكم خروج از دين اسلام و يا دست كم بي‏علاقگي و بي‏اعتنايي به آن را خواهند داشت و لامذهب خوانده مي‏شوند. كوشيدم تا بدانم ريشه‏ي اين عقيده‏ در چيست. بعدا فهميدم كه چون مسيحيان مشروب مي‏نوشند و گوشت خوك مي‏خورند، براي مسلمانان ناپاك به شمار مي‏روند. (ص 31)

**سفرنامه لايارد (لايارد، 1367) 1839 میلادی.** در آن ايام مردم متعصب ايران آماده بودند كه هر كس ولو مختصر تفسيري در مسائل مذهبي بنمايد، آنرا توهين و يك مسئله كفرآميز نسبت به مذهب و پيغمبر خود تلقي كنند. (ص 73)

**سه سال در آسیا (گوبينو، 1367) 1850 میلادی.** گويا از نظر شرعي هم اين کار جائز است، و مال يک فرنگي پليد را بايد خورد و تا آنجا که ممکن است بايد هستي او را از دستش گرفت. (ص 125)

**زندگي و سفرهاي وامبري: دنباله سياحت درويش دروغين (وامبري، 1372) 1860 میلادی.**ايرانيان مشتاق بحث با سني‏ها و يهوديان و مسيحيان‏اند و اينكه عقايد و مذهبشان را بر ما ترجيح مي‏دهند. (ص 86)

**مردم و ديدني هاي ايران (سرنا، 1362) 1877 میلادی.** نوعي گشادگي و تنعم در خانه كدخدا به چشم مي‏خورد. معلوم بود كه آنان كه از عامه ايرانيان كه متعصبند، تعصب كمتري دارند، زيرا بسياري از ايرانيان، استكانهايي را كه يك مسيحي لب زده باشد مي‏شكنند. (ص 114).

**ايران و شوش و کلده (ديولافوا، 1361) 1881 میلادی.** خلاصه کار به جائي رسيد که ارمني نتوانست سواره به شهر وارد شود و مي بايستي به محض ورود به پلها پياده شده و عنان اسب را به دنبال خود بکشد. روزهاي باراني نيز از ورود به بازار ممنوع گرديد، تا مبادا مسلمانان از تماس با او نجس شوند. بدتر از همه آنکه مصيبت ديگري هم سربار همه مصائب شد و بدبختاني که در جلفا مانده بودند به آن مبتلا شدند. توضيح آنکه عده اي از ارمني هاي بي ايمان به واسطه ديدن سختيها و فشار، به اين فکر افتادند که دست از مذهب خود کشيده و مسلمان شوند. و بنابراين به حکم روحانيون مسلمان وارث منحصر به فرد خانواده خود شدند و برادران و خواهران خود را از ارث پدري محروم کردند و عجيب تر آنکه پاره اي از مسلمانان هم به اميد غارت کردن ارمني ها مدعي قرابت با آنها شده بودند. اصفهان، (ص236).

**سفرنامه اورسل (اورسل، 1352) 1882 میلادی.** حتي فکر داخل شدن به اين مسجد را به مغز خود راه ندادیم، زيرا قبل از ساختمان اصلي آن راهروهاي تنگ و درازي قرار گرفته که هيچ بعيد نيست متعصبين مذهبي در يکي از همين راهروها آسيبي به ما برسانند. (ص 73) چند نفري که در اطراف حوض نشسته بودند و سر و صورت خود را در آن مي شستند، متوجه من شده و حالت اضطرابي نشان دادند و دست ها را به طرف آسمان دراز کرده و شروع به ناسزا گفتن کردند. (ص 319) اما ناگهان به خود لرزيدم، زيرا که از انتهاي کوچه سيد قوي هيکلي نمايان شد و چون ما را در امامزاده ديد، بر سرعت خود افزود و در حياط، غوغایي به راه انداخت و با حال غضب دست ها را به طرف آسمان دراز کرد. گويا مبتلا به نفس تنگي بود و نمي توانست زياد داد و فرياد کند، ولي پيوسته فحش هاي آبداري از قبيل پدرسوخته ها، حرامزاده ها، پدر سگ ها و غيره، نثار ما مي کرد. (ص 330)

**از بیستون تا زردکوه بختیاری (بیشوپ، 1375) 1890 میلادی.** بچه ها با دیدنم به هیجان آمدند و فریاد می زدند یک زن فرنگی! یک زن فرنگی! و سپس کلمات رکیکی بر زبان جاری کردند. (ص 29) در همین گیر و دار گروهی از زلکی ها که دو نفر از آنها مسلح به سلاح گرم بودند و بقیه چماق به دست داشتند، به طرف من حمله کردند وبا صدای بلند مرا کافر خطاب می کردند. (ص 188)

**سفرنامه هانري بايندر:كردستان، بين النهرين و ايران (بايندر، 1370) 1899 میلادی.** رشت شهری است دارای 1500 خانه و جمعیتی معادل 25000 نفر که خیلی متعصب هستند. هر چند که از موقعی که اروپاییان از راه رشت به تهران رفت و آمد می کنند، تا حدی از تعصب آنان کاسته شده است. هنگامی که از نزدیک زنان رد می شویم آنها خود را کنار کشیده متفرق می شوند مثل اینکه می ترسند آنان را آلوده کنیم. (ص 500)

**گلهای سرخ اصفهان: ایران با اتومبیل (شافر، 1370) 1905 میلادی.** به بازار مسقف و تاریک شهر قم رفتیم. برخی از رهگذران دشنامهایی بر زبان می آوردند و ما ترجیح دادیم جلو نرویم. قم که به خاطر حضرت معصومه(س) یکی از شهرهای مذهبی و مقدس ایران است، مردمی متعصب دارد که دوست ندارند اروپایی ها و به خصوص زنان بی حجاب را در شهر خود ببینند. عده ای ایستاده و با نگاهی نفرت انگیز به ما نگاه میکردند. (ص 202) با وجود این آرام آرام به سوی صحن بزرگ حرم مقدس پیش می رفتیم و هرچه به صحن نزدیکتر میشدیم، نگاه های مردم نیز خصمانه تر می شد. و بدین ترتیب سرانجام به نقطه ای رسیدیم که جلوتر رفتن از آن حد به صلاح نبود. در نظر بسیاری از مردم متعصب این شهر مذهبی، حتی نگاه کردن به گنبد نیز توهین به مقدسات به شمار میرفت، چه رسد به اینکه با چنان جسارتی تا نزدیکی در صحن مقدس پیش برویم. (ص 202) جرئتی به خود دادیم و به طرف در مسجد رفتیم. هنگامی بود که موذنها بر بالای گلدسته ها مسلمانان را به مناسک عبادی شامگاهی میخواندند. وقتی مردم متوجه حرکت ما شدند جلوی در مسجد اجتماع کردند و در مقابل ما سدی به وجود آوردند. از نظر بسیاری از آنها حتی نگاه ما توهین به مقدسات به شمار میرفت و طبعا هیچ مسیحی حق نداشت از آن حد قدم فراتر گذارد و به داخل صحن مسجد برود. (ص 248)

**جهانگردی در ایران (کرزن، 1322).** عده يهوديان يزد دوهزار و عده زرتشتيان قريب هفت هزار نفر ميشود و هر دو گروه از ستم و آزار مؤمنين متعصب آسوده نمی باشند. درمورد خريد املاك بايد ماليات مخصوص بپردازند و هنگام بيرون آمدن از خانه پارچه مخصوصی به لباس خود می دوزند كه از مسلمانان متمايز شوند. (ص 5) يهوديان تهران مانند يهوديان شيراز و اصفهان درمعرض قتل عام و يغما نيستند اما با آن ها خوشرفتاری هم نمی كنند. (ص 38) به طوری كه مشهور است و دكتر وولف نيز تقريبا شاهد قضيه بوده و در سال 1838 ميلادي يك زن جهود فقيری دستش پيس و يا زخم ديگری داشته، براي مداوا نزديكی از اطبای مسلمان مي رود. طبيب مسلمان دستور مي دهد سگي را كشته و دستش را درخون گرم سگ آغشته كند. زن بدبخت يهودی دستور طبيب را اجرا مي نمايد و ظاهرا اين پيش آمد در روز 10 ذيحجه يعنی عيد قربان مسلمانان اتفاق مي افتد. شيعيان متعصب شهر مشهد قضيه را با اهانت وتحقير عيد قربان تعبير كرده است و به فاصله چند دقيقه سی و پنج يهودی را می كشند. ساير يهوديان مشهد از ترس جان به خانه ملاها پناه آورده و دين اسلام را مي پذيرند. (ص 113)

 رفتارهای تعصب آمیز و خشونت آمیز بر پایه مذهبی تقریبا در تمام سفرنامه های فرنگیان ذکر شده و از آن نالیده اند. اگر بنا باشد با تحلیل های رایج این نوع رفتار را تبیین کنیم، می توان به وضوح آن را نقد کرد و به عنوان پدیده ای متعلق به گذشته دید، زمانی که تعصب های مذهبی رواج داشته است و باعث می شد تا ایرانیان، گاه برخوردهای خشن با غیرمسلمانان داشته باشند.

تحلیل رفتار متعصبانه، بخشی از تحلیل رفتار فرهنگ های شرقی است که ادوارد سعید، آن را ذیل عنوان کلی «شرق شناسی» توضیح داده است.

نظریه شرق شناسی

قاعدتا نگاه کلی فرنگیان به شرق را باید ذیل «شرق شناسی» (orientalism) تعریف نمود، مفهومی که ساخته ادوارد سعید است که در کتابی با همین نام در سال 1978 نگاشته است. سعید با الهام از نظریه فوکو، شرق شناسی را چنین تعریف می کند: «در خلاصه، شرق شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت، و اقتدار بر شرق است». (سعید، 1377: 16) البته او در بخش های مختلف کتاب خود تلاش دارد تا وضوح بیشتری به این مفهوم بدهد و لذا تعاریف و توضیحات متعددی از شرق شناسی ارائه می کند.

از نظر او شرق شناسی عبارت است از نوعی کنار آمدن با شرق بر مبنای مکان مخصوص شرق در تجربه مغرب زمینی اروپایی است. شرق نه تنها در جوار و نزدیکی اروپا قرار گرفته، بلکه محل عظیمترین، ثروتمندترین، و قدیمی ترین مستعمرات آن نیز می باشد، منبع تمدن ها و زبان هایش، رقیب فرهنگی آن، و نیز یکی از عمیق ترین و در عین حال مکررترین تصاویری که از دیگران (the Others) دارد. علاوه بر این، شرق به اروپا (و یا غرب) کمک کرده خود را از نظر، شکل، شخصیت و تجربه به صورت نقطه مقابل شرق تعریف کند، و با این وجود، هیچ بخشی از این شرق، صرفا تخیلی نیست. شرق بخشی از تمدن و فرهنگ مادی اروپا است. شرق شناسی نیز از نظر فرهنگی، و حتی ایدئولوژیک، میبن و مفسر بخش مزبور است، که به گونه ای وعظ و خطابه، با نهادهای ستادی، لغتنامه مربوطه، شکل و شمایل و اصول نظری خاص، و حتی سیستم اداری مستعمراتی و سبک های مستعمراتی درآمده است. (سعید، 1377: 14) از نظر سعید، شرق زیر سلطه شرق شناسی است (ص 17) و به تعبیر دیگر، «شرق شناسی زده» orinetalized (ص 20) است. و به همین دلیل است که شرق شناسی، هم از نظر وجودی و هم از نظر اخلاقی، در خارج از شرق قرار دارد. (ص 46) به تعبیر دیگر سعید، شرق شناسی یک نظم نظری که دانش انتظام یافته غربی در مورد شرق را به نمایش می گذارد، تبدیل به نیرویی می شود که از سه جهت فشار وارد می کند: یکی فشار بر شرق، دیگری بر شرق شناسان، و آن دیگر بر مصرف کنندگان غربی مطالب شرق شناسی. به این ترتیب؛ شرق، شرقی می شود (orintalizing the Oriental). (ص 126) لذا، شرق استانی از جریان شرق شناسی است.

سعید همچنین با وام گرفتن از مارکس توضیح می دهد که

شرق شناسی نوعی صحنه پردازی ای است که صرفا نمایش است و نه ترسیم چهره شرق به نحو واقعی. اگر شرق قادر به عرضه خویش بود، چنین و چنان بود. و چون قادر به این کار نیست، پس نمایش ارائه شده جای خالی این کار را برای غرب، و بهتر از آن، برای شرق بیچاره میگیرد. این همان مطلبی است که مارکس در هجدهم برومر می گوید: «آنان نمی توانند خود نماینده خویشتن باشند، کسی باید نماینده ایشان باشد.» (سعید، 1377: 47)

از نظر سعید، شرق شناسی بیش از آنکه موضوع دانش در باره شرق باشد، نشانه باارزشی از اعمال قدرت اروپایی بر شرق محسوب می شود. لذا شرق شناسی مجموعه خلق شده ای از نظریات و روش های اجرایی است که در خلال نسل های متمادی روی آن سرمایه گذاری های مادی قابل ملاحظه ای به عمل آمده است. (ص 22) و به همین دلیل نیز برخی از مهمترین آثار در باره شرق، بدون مشاهده شرق نوشته شده است. دو اثر از مهمترین آثار آلمانی در زمینه شرق، یعنی *دیوان شرق مغرب زمین* نوشته گوته و *در باره حکمت و زبان هند* نوشته فردریک شگلگل به ترتیب مبتنی بر سفری روی رودخانه راین و یا چند ساعت صرف وقت در کتابخانه پاریس بوده است. (ص 47)

بجز سعید، سید حسین العطاس نیز با کتاب *اسطوره بومی تنبل* (1977، یک سال پیش از انتشار *شرق شناسی* سعید) در عرصه شرق شناسی پیشگام است. سید حسین العطاس در این کتاب، انتقادی کوبنده از آنچه دانش و فهم ناقص (بخوانید «بدبفهمی») اروپایی درمورد موضوعات استعماری نامید، عرضه کرد. سعید در کتاب بعدی خود با عنوان *فرهنگ و امپریالیسم* (1993) از کتاب پیشرو العطاس تعریف و تمجید کرد. طبق گفته سعید (1993: 296): «کتاب العطاس... که به طور شگفت انگیزی در نوع خود بدیع است، به شرح این موضوع می پردازد که چگونه استعمار اروپایی، ابژه بومی تنبل را ساخت. ابژه ای که در محاسبات و حمایت ها از آن چه العطاس، سرمایه داری استعماری می نامد، نقش حیاتی ایفا نمود.» (شمسول، 1389: 47)

به نظر ابراهیم (1389: 71) تا امروز کتاب العطاس، قدیمی ترین و شاید مهمترین پژوهش انتقادی محلی در مورد گفتمان شرق شناسی باقی مانده است. در این کتاب، العطاس برای رفع تصور بومی تنبل، یعنی تصوری منفی از نیروی کار مالایی که توسط شرق شناسان غربی تبلیغ شده، به طور مفصل به استدلال پرداخت. او تاکید کرد که تصور بومی تنبل در شرایط گسترش استعماری قرن نوزدهم به وجود آمد، یعنی زمانی که استثمار سرمایه دارانه به مرحله ای رسید که «فهم سرمایه دارانه از نیروی کار غلبه یافت. هر نوع نیروی کار که با این فهم مطابقت نداشت، به عنوان یک انحراف طرد شد. اجتماعی که با میل و رغبت این فهم از نیروی کار را برنگزید، تنبل محسوب شد.» العطاس نتیجه گرفت که «این عدم تمایل به ابزار شدن برای نظام تولید سرمایه داری استعماری بود که باعث شد مالایی ها به تنبل بودن شهره شوند.» به گفته العطاس، دهقانان بومی مالایی منطق خاص خود را داشتند: آنها ترجیح دادند به عنوان «کشاورزان مستقل» خودمختاری خود را داشته باشند، نه اینکه خود را در موقعیت کاری کنترل شده کشاورزی های استعماری قرار دهند که شرایط کاری آن «دون شان انسان» تلقی می شد. به بیان العطاس «مدارک در دسترس حاکی از آن است که سخت کوش بودن به معنای کار کردن، دور از شان انسانی، در شرایط استعماری است.»

**شرق شناسی و سفرنامه نویسی:** شرق شناسی زنجیره ای از افعال و ساختارها است که تنها یکی از آنها سفرنامه است. بخش های دیگر این زنجیره، تمام سازمان های مرتبط با علم را در بر می گیرد. به بیان سعید، تحت عنوان کلی دانش در باره شرق، و در زیر چتر سلطه و برتری مغرب زمین بر شرق در خلال دوره بعد از پایان قرن 18، شرق پیچیده ای ظهور نمود که برای مطالعه در آکادمی ها، نمایش در موزه ها، تجدید ساختار در ادارات مستعمراتی، عرضه نظری در تزهای بوم شناختی، بیولوژی، زبان شناختی، نژاد شناسی، و تاریخی پیرامون انسان و جهان، نشان دادن موارد تحقق نظریه های اقتصادی و اجتماعی توسعه، انقلاب، شخصیت فرهنگی، و سیرت ملی یا دینی افراد بسیار مناسب بود. (ص 23) شرق شناسی نوعی «گسترش و توزیع» آگاهی ژئوپلیتیک (جغرافیایی-سیاسی) در بین متون زیبایی شناختی، تحقیقی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و زبان شناسی است. شرق شناسی ساخت و پرداخت یک تمایز عمده جغرافیایی است (بر این مبنا که جهان از دو نیمه نامتساوی تشکیل شده است)، بلکه علاوه بر آن، موجد یک سلسله «علایقی» است که از طریق وسایلی همچون اکتشافات محققانه، تجدید ساختار زبان شناسانه، تحلیل روانکاوانه، توصیف اجتماعی و دورنمایی، نه تنها به خلق و بلکه به حفظ و نگهداری آنها می پردازد. شرق شناسی به عوض یک توصیف یا بیان، نوعی «خواست» و یا «نیت و قصد» درک و در پاره ای از موارد، کنترل، ساخت و ساز، و حتی شخصیت حقوقی بخشیدن به دنیایی آشکارا متفاوت (و یا جابجا شده و جدید) است. شرق شناسی عبارت از وعظ و خطابه ای است که به هیچ روی با قدرت سیاسی موجود رابطه مستقیم و متناسبی وجود ندارد، بلکه در یک مبادله نابرابر، انواع گوناگون از قدرت ها به وجود آمده و ادامه حیات می دهد: تا حدودی با مبادله با قدرت سیاسی است که شکل می گیرد (نظیر یک نهاد مستعمراتی و یا سلطنتی)، و یا قدرت فکری (نظیر علوم حاکمی از قبیل زبان شناسی تطبیقی یا آناتومی، یا هر یک از علوم سیاست نوین)، و یا قدرت فرهنگی (نظیر اندیشه هایی پیرامون آنچه که «ما» می کنیم و آنچه که آنان (شرقی ها) نمی توانند مثل ما بفهمند یا انجام دهند). (ص 31) دانش مربوط به شرق، از آن روی که از منبع قدرت الهام گرفته است، به یک معنا شرق را ایجاد می کند، و ایضا شرقی و دنیای او را. در بیان کرامر و بالفور، انسان شرقی به مثابه امری که قابل قضاوت است (مثل یک دادگاه حقوقی)، یا قابل مطالعه و ترسیم کردن است (مثل یک دوره تحصیلی)، یا قابل نظم بخشیدن است (مثل یک مدرسه یا زندان)، یا چیزی که قابل عرضه کردن و نمایش دادن است (مثل یک نشریه جانور شناسی است) تصویر شده است. (ص 78)

سعید، روند تبدیل مشاهده و تجربه در شرق به دانش را چنین شرح می دهد:

اقامت در شرق تا حدودی شامل تجربه و تصدیق شخصی است. اما کمک و اعانت به «کتابخانه» شرق شناسی و دوام و استحکام آن بستکی به این دارد که چگونه تجربه و تصدیق هر فرد از حالت یک سند و مدرک کاملا شخصی، به کدهای توانمند علم شرق شناسی تبدیل شود. در داخل یک متن و سند، باید نوعی مسخ و دگرگونی صورت گیرد تا از حالت یک عبارت و بیان شخصی به عبارتی رسمی تبدیل شود، در ثبت و گزارش اقامت و تجربه در شرق، یک محقق اروپایی باید توصیفات صرفا زندگی نامه گونه و مسامحه آمیز خود را تغییر ماهیت داده و یا حداقل تقلیل دهد و در عوض توصیفاتی را ارائه کند که رشته شرق شناسی به طور کلی، و سپس اختصاصا آحاد شرق شناسان بتوانند مشاهدات و توصیفات علمی بعدی خود را از آنها به دست آورند و نیز بر مبنای آنها قرار داده و ایجاد نمایند. (سعید، 1377: 285)

شرق از طریق یک سلسله کارگزاران علمی، از صورت یک تصدیق و شهادت شخصی و بعضی از مواقع مجموعه بی ارزشی از یک رشته مسافرت ها، و اقدامات دلیرانه در شرق، به تعاریف و تبیینات غیرشخصی تبدیل می شد. یعنی از تجربه مرتب و متوالی تحقیقات فردی به صورت نوعی موزه تخیلیِ بدون دیوار تبدیل می شد، که در آن هر آنچه از فاصله های دوردست و انواع و اقسام فرهنگ های شرقی جمع آوری گردیده بود، به طور قطعی و جدی «متعلق به شرق» قلمداد می گردید. البته آنچه که به صورت ذره ذره و جزیی توسط کاشفین، سیاحان، مامورین دولتی، لشگریان و بازرگانان فراهم گردیده و به غرب آورده شده بود، به موادی قابل استفاده در مباحث لغت شناسی و کتاب شناسی، و متون مدون شرقی تبدیل می گردد. (سعید، 1377: 301)

البته در تکمیل نظر سعید، باید گفت که چون شرق شناسی در اکثر موارد، بازتولید و توضیح و تشریح و تکمیل نظرات سیاحان قبلی است، لذا بعید است که سیاح بتواند خود را از سلطه مشاهدات قبلی رهایی دهد یا نظر تازه ای ارائه دهد. از این روست که شرق شناسی دانش بادوام و بدون تغییری می شود.

سعید خود می گوید: روحیه شرق شناسی علمی، اینگونه بود که محقق شرق شناس، مثل یک نفر دانشمند، یک رشته از مواد و مطالب مختلف در متون گوناگون را بررسی نموده، و سپس آنها را ویراستاری و از نو مرتب می نمود، و به صورتی که در مجموع بر تصویر ذهنی مورد نظر او دلالت کنند، در کنار هم قرار می داد. در نتیجه شرق شناسان نیز در بین خود، آثار یکدیگر را به همین شیوه نقل قولی مورد بهره برداری قرار می دهند. ... شرق شناسان به عنوان یک علم رو به رشد، برای تغذیه خود، عمدتا به نقل قول از گذشتگان عالم در این رشته می پرداخت. ... شرق شناسان پس از ساکی و لین، در واقع همان مطالب آن دو را تکرار می کردند، پس از شاتو بریان هم، همه مسافرین به شرق از روی دست او کپی می کردند. (سعید، 1377: 321)

**شرق شناسی و ایران:** دوره جدید شرق شناسی در غرب، با حمله ناپلئون به مصر در 1798 شروع شد، حمله ای که الگوی علمی ضبط و تخصیص یک فرهنگ در فرهنگی دیگر است. توضیح سفر ناپلئون به مصر در بیست و سه جلد قطور به نام «شرح و توصیف مصر» (description de Egypte)در سالهای 1809 تا 1828 منتشر شد. این مجموعه به واسطه در برگرفتن شرق شناسانه کل مصر توسط ناپلئون، با ابزار و دانش غربی میسر گردیده و پایه های آن مستحکم گردیده است. (ص 159)

بعد از سفر هردوت و اسکندر مقدونی، شرق به دو قسمت تقسیم شده بود، یکی شرق نزدیک (near orient) (که گروسه آن را امپراتوری مشرق زمین می نامد) که سرزمین هایی است که توسط هردوت و اسکندر و نسل های بعدی ایشان مورد شناسایی، دیدارو یا فتح قرار گرفته بود. و دیگری شرق دور (far orient) که شناخته نشده بود. لذا شرق دو وجه داشت، یکی یک دنیای قدیمی بود که به آن برگشت می شد مانند بازگشت به عدن یا بهشت، و دیگری سرزمینی کاملا جدید بود، مانند آمریکا. (ص 109) این دو شرق، یکی مصر بود و هند (مصر کعبه آمال فرانسویان بود و هند برای انگلیسیان) و دیگری آمریکا. و ایران در هیچ یک از این دو شرق جایی نداشت. و بیشتر توصیفات و شرح های علمی از شرق، بر پایه مصر و هند بنا شده است و تقریبا نامی از ایران و ایرانشناسان در آن نیست.

ایران در قرن هجدهم و نوزدهم کاملا فراموش شده بود و تنها به عنوان گذرگاهی غیرمطمئن به هند (به دلیل وجود عثمانی در میان راه اروپا و هند) دیده می شد. نگاهی به برجسته ترین کتاب های شرق شناسی و نویسندگان آنها، از این فراموشی حکایت می کند. برخی از این آثار که در سرتاسر کتاب سعید (1377) ذکر شده عبارتند از[[2]](#footnote-3): *گزیده آثار نویسندگان کلاسیک عرب* (در سه جلد در 1806 و 1827)، نوشته سیلوستر دو ساکی؛ ارنست رنان؛ *روایتی از رفتار و عادات مصریان معاصر* نوشته ادوراد ویلیام لین؛ *سالامبو*، نوشته فلوبر؛ *خطوط جدید در اسلام* نوشته گیب؛ *رنسانس شرقی*، اثر ریموند شواب؛ *مطالعات عربی در اروپا تا اول قرن بیستم میلادی*، اثر یوهان فوک؛ *موضوع عربی در انگلستان قرون وسطی* اثر دوورتی متلیزکی؛ *حکومت بر نژادهای تحت سلطه*، لرد کرامر؛ *کتاب شناسی شرق شناسی* نوشته بارتملی دو هربلوت (1697)؛ *تاریخ جنگجویان مسلمان* اثر سیمون اوکلی (1708)؛ *کشفیاتی در خرابه های نینوا و بابل* نوشته آستن لیارد (1851)؛ *هلال و صلیب* نوشته الیوت برتون (1844)؛ *بازدید از صومعه های مدیترانه شرقی* نوشته رابرت کرزون؛ و *یادداشت هایی سفری از کورنهیل تا قاهره بزرگ* نوشته تاکری (1845).

شرقیان در منظر شرق شناسی

عنصر اساسی در شرق شناسی، تعریفی است که از انسان شرقی می شود. انسان شرقی، بی منطق، محروم (افتاده و ویران)، مثل بچه، و موجودی متفاوت بود، در مقابل فرد اروپایی، انسانی منطقی، با فضیلت، پخته و طبیعی و نرمال بود. فرد شرقی در دنیایی کاملا متفاوت اما کاملا سازمان یافته، خاص خویش زندگی می کرد. (ص 77) سعید همچنین این دوگانه را با نوع نگاه شرقیان از غرب تکمیل می کند، که بعد از تصویب قانونی در انگلستان که کارگزاران انگلیسی در شرق، در 55 سالگی بازنشسته می شوند، دیگر هیچ فرد شرقی نمی توانست یک مقام یا کارگزار غربی را در کشور خود در سنین فرتوتی و پیری بیبیند. (ص 81) و این برتری غرب را تشدید می کرد. فرد شرقی با عناصری خاص در جامعه غربی (مجرمین و بزهکاران، ناقص العقل ها، زن ها، و آدم های فقیر) پیوند داده می شد، که این هر دو گروه هویت مشترکی داشتند که بهترین توصیف آن این بود که گفته می شد «به نحو رقت باری بیگانه و غریب هستند». (ص 371)

به نظر سعید، چیزی که به نظر می رسید بر شرق شناسی بیشترین تاثیر را بر جای گذاشته، عبارت از نوعی احساس نسبتا دائمی رودررویی بود که در غربیانی که با شرق سرو کار داشتند وجود داشت. مفهوم مرزها و حدود و ثغور جغرافیایی شرق و غرب، مراتب مختلف احساس حقارت (از ناحیه شرق) و احساس قدرت (برای غرب)، دامنه کارهای انجام شده، و نوع خصایص و سجایایی که به شرق انتساب داده می شده، همه این امور شاهدی بر یک تقسیم جغرافیایی ارادی و خیالی بین شرق و غرب هستند. (ص 361) برای یک نمونه، سعید مثالی از نگاه لرد کرامر به مصریان می آورد، که در فصل سی و چهارم از کتاب دو جلدی خود با نام *مصر جدید* که تجربه خود اوست، حکمت شرق شناسانه خود را چنین بیان می کند:

دقت عمل در ذهن شرقیان امر منزجر کننده و شنیعی است... کمبود و نقص دقت که به سهولت به دروغگویی و عدم صحت عمل می انجامد، در واقع سجیه یک ذهن شرقی است. فرد اروپایی به منطق و استدلال بسیار نزدیک تر است، واقعیاتی که او بیان می کند، همگی خالی از هر گونه ابهامی هستند، با اینکه ممکن است وی منطق نخوانده باشد، به طور طبیعی یک فرد منطقدان است.... ذهن یک انسان شرقی مانند خیابان های بدیع سرزمینش، به نحو بارزی فاقد تقارن و تناسب است. استدلال او عملا یک توصیف کاملا نامرتبط است... و نمی توانند یک نتیجه منطقی استنتاج کنند... شرقیان یا عرب ها، افرادی ساده لوح و زودفریب هستند که فاقد هر گونه انرژی یا انگیزه ای می باشند. بیشتر اهل چاپلوسی و تملقی افراط آمیز بوده و تمایل به فریب و رابطه پنهانی، حیله گری و عدم محبت نسبت به حیوانات دارند. شرقی ها دروغگویان کهنه کاری هستند؛ ایشان دچار بی حالی و سنگینی و بدگمانی هستند. و در همه موارد در طرف مقابل روشنی و وضوح، مستقیم بودن، و نجابت و اصالت نژاد آنگلوساکسون قرار دارند. (سعید، 1377: 74)

بخش مهمی از تحلیل سعید، تلفیق شرق شناسی با نوعی از فمینیسم سیاسی است که شرق را به مثابه یک «مونث» تفسیر می کند، مونثی که توسط غرب (به عنوان یک مذکر) باید شناخته شده و تصرف شود. «شرق شناسی مخفی» (در بیان ادوارد سعید) ادراک مردانه (مذکرگونه ای) از جهان را تقویت می کرد. مرد شرقی به صورتی مجزا و جدا از کل جامعه ای که در آن زندگی می کرد، ملحوظ می شد. علاوه بر این، خود شرق شناسی نیز قلمروی مردانه بود، که خود و موضوع بحث خویش را با چشم بندهای جنسی می نگریست. ... به علاوه ادراک مذکرگونه از جهان، در تاثیری که بر شرق شناسی رایج داشته، به صورت امری که همواره ایستا، منجمد و ثابت است، به چشم می خورد. (ص 372)

تمایز ایران با سایر بلاد شرق از نظر مواجهه با غربیان

شرق شناسان و سیاحان با این رویکرد استعلایی وارد شرق می شدند. شرق از نظر آنها جایی بود مانند هند، مصر یا عثمانی. اما ایران تفاوت می کرد. مشاهدات سفرنامه نویسان به وضوح این تفاوت را نشان می دهد. یعنی آنها اذعان می کنند که نوع برخورد ایرانیان با برخورد عثمانی ها و سایر بلاد شرق تفاوت دارد. یک بخش از این تفاوت در این است که ایرانیان، «با اینکه اخلاقشان ملایمتر از ترکان عثمانی است» اما اعتنایی به عیسویان ندارند و آنها را کافر می دانند. برخی از مشاهدات مرتبط این نوع از نگاه چنین است:

**مردم و ديدني هاي ايران (سرنا، 1362) 1877 میلادی.** اهالي كه شيعه بسيار متعصبند، هيچگونه برخورد بدي با اروپاييان ندارند. تازه واردان را چون كساني كه عادت به ديدن چنان مردم نداشته باشند، با كنجكاوي و حيرت، نه با كراهت يا نفرت، مي نگرند. آنها كه به دور تازه واردي گرد مي آيند، هيچ گونه نيت سوئي ندارند. (ص 9)

**ايران و شوش و کلده (ديولافوا، 1376) 1881 میلادی.** فراشان از پاسخ من برآشفتند و دست بي احترامي به طرف دوربين دراز کردند و مرا با مارسل که در اثر ديدن اين کشمکش به ياري من شتافته بود، با فحش به دکاني رانده و رفتند. با اينکه اخلاق ايرانيان ملايمتر از ترکان عثماني است، اعتنائي به عيسويان ندارند و آنها را کافر و نجس مي دانند، و از آزار رساندن به آنها باکي ندارند. اين اهانت تحمل ناپذير موجب سرافکندگي ما شد. و ما ناچار شديم به سختي اعتراض کنيم. بعلاوه اگر سکوت مي کرديم، ديگر نمي توانستيم آزادانه در کاشان به سياحت بپردازيم. بنابراين مارسل با صداي آمرانه اي به نوکران ما گفت: زود برويد به دارالحکومه واز اين رفتار بي ادبانه به حاکم شکايت کنيد. و بعد مانند اشخاصي که کاملا اطمينان به جبران اهانت دارند، از بازار بيرون آمديم. مردم از اطراف ما متفرق شدند، ولي يک دسته از پسران ولگرد به دنبال ما افتاده و مدتي با جست و خيز کلمات رکيکي از قبيل پدرسگ و کافر و نجس و غيره نثار ما مي کردند. (ص 218).

**ايران و ايرانيان (بنجامين، 1363) 1882 میلادی.** شيعيان ايران، مردماني آزاد منش بوده و پاي بند خرافات نيستند و اين يک وجه مشترک بزرگ آنها نسبت به ترکهاست، ولي در عين حال در مورد دستورات ديني مذهبي تعصب کامل دارند. (ص 264) در مملكت عثماني مساجد و امكنه مقدسه زياد هست كه عيسوي مي‌تواند در آن داخل شود. اما در ايران اگر شخصي از خارجه يا عيسوي نجسي بخواهد به حدود امامزاده‌ها و مقبره‌هاي ايراني نزديك شود، جان او به معرض خطر مي‌افتد! (ص ٤٠١)شیعیان ایران در مورد دستورات دینی و مذهبی تعصب کامل دارند. آنها از خارجی ها و کسانی که خارج از اسلام هستند خوششان نمی آید و از این عده حتی المقدور احراز می کنند. در عثمانی مساجد بسیاریست که اروپایی ها اجازه دارند از آنها بازدید نمایند، ولی ایرانی ها به هیچ مسیحی اجازه بازدید از مساجد و زیارتگاه های شیعیان را نمی دهند و این از نظر خارجی ها جای تاسف است، زیرا مساجد و زیارتگاه های شیعیان از نظر معماری و ساختمان شاهکار های هنری به شمار می روند. (ص 264)

**يک سال در ميان ايرانيان (براون، 1371) 1887 میلادی.** هيچکس نمي تواند انکار کند که بين ترک ها و فارس هاي ايران از نظر روحيه و طرز فکر فرق وجود دارد. سکنه آذربايجان مردمي هستند خشن و متعصب و کم معاشرت و بر عکس فارس ها مردمي هستند اجتماعي و خوش خلق و مهربان و اندکي در زندگي سهل انگار ...و هر چه به طرف جنوب ايران مي رويم خصائل حميده نژاد آريايي بيشتر محسوس مي شود و مردم مهربانتر و خوش اخلاق تر مي گردند. (ص 106)

**جهانگردی در ایران (کرزن، 1322).** روي هم رفته مسيحيان مقيم آذربايجان ايران به مراتب راحت تر و سعادتمندتر از مسيحيان مقيم تركيه هستند و از تعديات و قتل عامهای تركان متعصب محفوظند. اگرچه درايران هم يكي دو فقره ازقوانين اسلامي به آنان كم و بيش صدمه ميزند. مثلا مطابق قانون اسلام شهادت مسيحي بر عليه مسلمان مسموع نيست و يا اين كه مسيحی جديدالاسلام مالك تمام تركه موروث غير مسلمان خود می گردد. دیگر موضوع روابط رعایای مسیحی با اربابهای مسلمانان می باشد که اخیرا از طرف هییت های مبلغین اشخاصی به نام سرپرست تعیین شده و به این وسیله از اجحاف آقایان جلوگیری می نمایند. دولت ایران از اتباع مسیحی خود سرباز نمی گیرد و در مقابل سالی 5 قران را از خانه هر مسیحی دریافت می شود. (ص 140-141)

بخش دیگر این نگاه این است که این برخورد، با مهربانی و مهمانوازی ایرانیان تنافری ندارد. می توان بر اساس رویکرد شرق شناسانه، علت مخالفت شدید غربیان با این نوع رفتار ایرانیان را بر اساس «عقب افتاده بودن» آنها دانست، که «سخت گیری و تعصب خامی است». و لذا به راحتی می توان آن را طرد کرد. اما وقتی که این خصیصه با دقت بیشتری بررسی می شود، مشاهده می شود که این مساله، عمدتا به دقتی است که ایرانیان در روابط خود میان مسلمان و غیرمسلمان داشتند و غیر مسلمانان را نجس می دانستند و لذا از آنها در روابط اجتماعی پرهیز می کردند: با آنها بر سر یک سفره نمی نشستند، با آنها دست نمی دادند، در وقت باران رفت و آمد آنها دردسرساز می شد و در نهایت، غذاهای دهن خورده آنها را با دقت و وسواس زیاد آب می کشیدند.

نکته جالب این است که ایرانیان، به دلیل «الزام» مسلمانی بوده چنین رفتاری داشته اند و اگر این الزام نبوده، دلیل دیگری برای آن نداشته اند و بعید است که ایرانیان، مردمانی متعصب و بدخو باشند، که اساسا با دیگران خشن برخورد می کنند. برخی از مشاهدات همان سفرنامه نویسان (که ایرانیان را متعصب می دانند)، نشان می دهد که ایرانیان نیز از این رفتار معذب بوده اند، اما عمل به دستور اسلام، آنها را ناگزیر می کرده که با غیرمسلمانان، فاصله اجتماعی داشته باشند.

**سفرنامه کارستن نیبور (نیبور، 1354) 1765 میلادی.** یک مسیحی نمی تواند از ایرانی های شیعه که پیروان همه دین های دیگر را نجس می دانند، با اینکه خیلی با ادب هستند، انتظار یک دوستی قابل اطمینان را داشته باشد. (ص 63)

**سفرنامة پولاک: ايران و ايرانيان (پولاک، 1361) 1851 میلادی.** هر گاه يك اروپايي موقع صرف غذا سر برسد، ايراني ها دست پاچه مي شوند، زيرا طرد وي با اصول نزاكت مطابقت ندارد؛ پذيرفتن وي نيز با گرفتاريها و ناراحتي هايي توام است، زيرا اروپايي مسلمان نيست و هرگاه دستش به غذايي بخورد آن غذا نجس مي شود. (ص 95)

**سفر نامه شمال (مکنزی، 1359) 1858 میلادی.** فكر مي كنم كه اين دستور حاكم بود، چون با وجود اينكه مانند همه ايرانيان بسيار با ادب و مهمان نواز است. ولي نماينده يكي از قديمي ترين خانواده هاي لاهيجان و حكومت اين ايالت چندين نسل در خانواده او باقي مانده است، در نتيجه شخص بسيار متعصبي است و در امور مذهبي با ملاها كاملا هم عقيده است. (ص 24).

**مردم و ديدني هاي ايران (سرنا، 1362) 1877 میلادی.** زندگي خانوادگي در ايران كم است يا مطلقا نيست. اروپائيان هنگامي كه هوا باراني يا برفي است، به ديدار ايرانيان نمي‏روند، زيرا مي‏دانند كه در اين مواقع جاي پا و به طريق اولي رطوبت لباس آنها در نظر مسلمانان شيعي‏ مذهب نجس است و خانه آنها را ناپاك مي‏سازد. (ص 55).

**ايران و ايرانيان (بنجامين، 1363) 1882 میلادی.** مثلا این ملت، تمام عيسويان را به طوري پست مي‌دانند كه با آنها از يك قليان نمي‌كشند يا از يك ظرف چيزي نمي‌خورند. بلكه متعصبين اعتراض دارند از اينكه با عيسويان دست بدهند كه مبادا نجس شوند. و تمام این مطالب به واسطه آن است كه عيسوي هستند. از طرف ديگر، مي‌بينيد كه از زندگي حضرت عيسي پرده‌هاي نقاشي بسيار ممتازي مي‌سازند و تمام هنرهاي خود را در آن به كار مي‌برند. و خود ايراني‌ها آن را خريده، ميل زيادي به آن پرده‌ها به هم مي‌رسانند. (ص ٣٨٦) اقلیت ها غالبا از اینکه در ایران محدودیت هایی دارند و مورد بی عدالتی واقع می شوند شکایت دارند ولی آنچه که خود من استنباط کرده ام این است که شکایتهای آنها کاملا بی مورد است و در ایران با آنها بدرفتاری نمی شود. بی عدالتی نسبت به همه زیاد است و این اقلیت ها چون خود را منزوی می بینند، تصور می کنند بیش از دیگران تحت فشار هستند. (ص 270)

**سفرنامه ايران امروز(اوبن، 1362) 1905 میلادی.** در اثر شوربختيهاي دو قرن اخير، که مردم ايران بي اندازه سخت گير و بي رحم شده بودند، شيعيان همه ي جامعه هاي غير اسلامي را به يک چشم مي ديدند، و به تمامي افراد آنان اعم از ارمنيان، زرتشتيان و يهوديان بطور يکسان فشار مي آوردند. با دوري گزيدن از انديشه ها و تخيلات شيرين و محبت آميز عرفاني، که مظهر مليت ايراني به شمار مي رفت، کم کم مذهب در ايران به افکار انحصارانه آرياپرستي ابتدائي گرايش پيدا کرد و در آن، پاکي خوديها، در برابر ناپاکي غير شيعيان قرار گرفت و همه جا در باره تصفيه محيط از اينگونه پليديها، مطالب گزافه مانند و بي معنائي عنوان گرديد. در سراسر سرزمينهاي اسلامي، فرد غير مسلمان، اصولا در موقعيت پائين تري از مسلمانان قرار دارد، ولي در ايران، کار افراط بدانجا کشيد که يک غير مسلمان به موجود حقير و بي ارزش تبديل شد که تنها اندک تماسي با او کافي بود که شيعي پاک را، به کثافت نجاست آلوده کند. بيم آلوده کردن محيط، افراد غير مسلمان را، در دخمه هاي محقرشان زنداني کرد وآنها را از نزديک شدن به هر مکان عمومي، از جمله حمام و بازار دور نگاهداشت. (ص 307)

**اوراق ايراني (آنه، 1368) 1909 میلادی.** به من سلام میکنند اما دست نمی دهند، چون من به چشم آنها نجس هستم. (ص 106)

این نوع از نگاه، کاملا با انتظاراتی که شرق شناسان از شرق داشتند و مشابه آن را در سایر کشورهای مشرق زمین می دیدند، تفاوت می کند. آنها انتظار یک رفتار متعصبانه را داشتند که باید در جریان تربیت شرقیان تعدیل شود و بهبود یابد، اما در ایران بهتر نشد و به مرور زمان شدیدتر شد، چنانچه برخی از آنها نیز اذعان کرده اند. همچنین آنها انتظار یک جامعه پذیرای منفعل را داشتند، که غرب را به عنوان «مذکر بزرگ» بپذیرد و سیاحان را به عنوان نمایندگان آنها. لذاست که «لین» در مصر وقتی به نهایت شناخت از شرق نایل می شود که همسری مصری صیغه می کند، اما در ایران این نوع از ملایمت و تسلیم در باره سیاحان تقریبا نایاب است. به نوع ادبیات ایرانیان با سیاحان نگاه کنید:

**سفرنامه ژان اوتر (اوتر، 1366) 1734 میلادی.** چنين به نظر آمد كه اين زنان تا آن موقع لباس‏هاي ما را نديده بودند، زيرا با مشاهده آن شگفت‏زده شدند، ايستاده خواهش كردند كه درنگ كنيم تا مرا خوب ورنداز كنند. ايستادم، پس از اينكه سرتاپايم را به دقت تماشا كردند، يكي از آنان که قطعا سردمدار بود، رو به من كرد و گفت: اي كافر، خجالت نمي‏كشي كه با بدن نيمه لخت بيرون آمدي؟ چطور؟ تو از پاريس كه در آن پارچه‏ مي‏بافند به اينجا آمده‏اي، نتوانستي لباسي تهيه كني كه تمام بدنت را بپوشاند؟ (ص 32)

**سفر در ايران (دروويل، 1364) 1771 میلادی.** اما گر چه مسلمانان غالبا در خدمت ارامنه دولتمند به سر مي برند با اين حال بدانان نيز به مانند يهوديان به نظر تحقير مي نگرند. (ص 117)

**سفرنامه اوژن فلاندن به ایران (فلاندن، 1356) 1840 میلادی.** به او گفتم خرماهايت را بردار و همان مقداري كه خورده ايم پولش را مي دهيم، قبول نكرد و گفت: «چون دست زده ايد، ديگر مورد انتفاع نيست و براي من غير قابل قبول است». از اين جسارت به حيرت افتاده، سببش را پرسش كردم، اظهار داشت: «يك مسلمان نمي تواند آنچه را كه يك عيسوي دست زده و ملوث كرده، تناول كند». (ص 292)

**سفر نامه شمال (مکنزی، 1359) 1858 میلادی.** تجار ايراني مدت پنج روز قزاق ها را ريشخند كردند و اجناس فراوان به آن ها فروختند و آن ها را احمق تصور كردند. (ص 119). «ملارضا به طور احمقانه اي متعصب است و حتي حاضر نيست قنسول اروپايي ها را بپذيرد» ص 180

**زندگي و سفرهاي وامبري: دنباله سياحت درويش دروغين (وامبري، 1372) 1860 میلادی.** چون مشاهده كرد به تماشاي كارش مشغولم، برافروخته به من رو كرد و به تصور اينكه فرنگي هستم گفت: «از چنگ پارچه‏هاي پنبه‏اي شما خلاص خواهيم شد، بزودي ان‏شاءالله تمام حيله‏هاي تجارت شما را ياد مي‏گيريم. مي‏دانم وقتي ايرانيها توانستند پارچه‏هاي فرنگستان را نپوشند، شما به گدايي نزد ما مي‏آييد». (ص 96).

**ايران و شوش و کلده (ديولافوا، 1376) 1881 میلادی.** پس از آنکه معاينات طبي پايان يافت، من مشغول مرتب کردن منزل شدم. ناگاه درب محوطه به سختي کوبيده شد و چون در را باز کردند، سيدي که بر الاغ سفيدي سوار بود، با جمعيت زيادي وارد شد و امر کرد که اطاق تاريک مجاور مقبره را تميز کرده ودراختيار او بگذارند. تا بعد از نماز در آن استراحت نمايد و چون به او گفتند که فرنگي ها در آن منزل کرده اند، چنان برآشفت که اداي نماز را هم فراموش کرد و چند جمله ناسزا هم نثار ما کرد، که من شنيدم ولي اعتنائي به او نکردم. (ص699) سکنه حاکم نشين خوزستان، مدعي شرافت و اصالت هستند و به اصل و منشا مقدس خود افتخار مي کنند و نسبت به اشخاص غير مسلمان کينه مخصوص دارند و به اهالي شهرهايي که تحمل ورود عيسويان ناپاک را نموده اند اعتراض مي کنند که چرا آنها را در شهر خود پذيرفته اند. (شوشتر، ص 718-717)

**ايران و ايرانيان (بنجامين، 1363) 1882 میلادی.** در ایران مسیونرهای مذهبی وجود دارد ولی تبلیغات آنها فقط منحصر به میان مسیحیان بومی ایران و یهودی هاست و جرات نمی کنند فعالیتی میان مسلمانان انجام دهند، چون این کار مجازات مرگ دارد. (ص 270) مسیحیان را در سه روز آخر دهه محرم به تکیه دولت راه نمی دهند و معتقدند که صحنه های مقدس تعزیه را در آن سه روز نباید چشمان ناپاک بیگانه و خارج از مذهب تماشا کند و اصولا من هم به خارجی ها توصیه می کنم که در آن روزها به هیچ وجه به تماشای تعزیه نروند، زیرا احساسات مذهبی مردم تهییج می شود و نمی توانند یک بیگانه را در کنار خود تحمل کنند. (ص 304 )

**سفرنامه اورسل (اورسل، 1352) 1882 میلادی.** متاسفانه بيش از اين نتوانستيم از اين مسجد ديدن کنيم، چون زاهدنمايان سر و صدا و غرغرشان بلند شده بود که مبادا عبادتگاهشان با حضور غير مجاز و ناپاک ما مورد بي حرمتي و آلودگي قرار گيرد. (ص 68) حاضر نشد سکه اي را که در يک طرف آن عباراتي از قرآن حک شده بود، به ما بفروشد. (ص 69) در بين آنهايي که در بازار راه مي رفتند، بعضي ها از ترس اينکه مبادا بدنشان يا لباسشان با لباسهاي ما تماس حاصل کند و نجس شود، خود را به کناري مي کشيدند و بعضي ديگر با ديدن ما از روي نفرت به زمين تف مي انداختند، يا عنوان بي ادبانه سگ را به زبان مي آوردند. (ص 69)

**ده هزار مايل در ايران (سايکس، 1336) 1893 میلادی.** در اين تاريخ يزد حاکم نداشت و وضع اروپايي ها نهايت مشکل و دشوار بود، خاصه اين که در اين اواخر لايحه بي امضائي در شهر انتشار داده بودند مبني بر اين که اگر فرنگي ها سواره از بازار عبور کنند، جانشان به معرض خطر افتاده، هدف گلوله واقع خواهند شد. (ص 185)

سفرنامه هانري بايندر:كردستان، بين النهرين و ايران (بايندر، 1370) 1899 میلادی. نتوانستم کسی را پیدا کنم که مایل باشد به چمدان یکنفر مسیحی دست بزند. (ص 77)

**گلهای سرخ اصفهان: ایران با اتومبیل (شافر، 1370) 1905 میلادی.** ما حق دست زدن به قوریها و استکانهای او را نداشتیم، چون از نظر او همه ما موجودات ناپاکی بودیم که فقط لمس کردن هریک از لوازم او موجب نجس شدن آنها میشد و سایر موجودات «پاک» که به زعم او فقط مسلمانها بودند حاضر به استفاده از آنها نبودند. لیوانهای خود را به او دادیم که با اکراه آنها را گرفت و از آن مایع بیرنگ و بیمزه پر کرد.سپس از داخل دستمال چرکی چند حبه قند درآورد و با حالتی نفرت آمیز به ما داد. ولی در آن لحظه همه ما کوفته تر از آن بودیم و ناتوانتر از آن بودیم که از این رفتار احساس ناراحتی کنیم. (ص 218)

**سفرنامه گروته (گروته، 1369) 1907 میلادی.** در نظر ايرانيان متعصب، تمام اشيائي كه توسط اروپاييان لمس شود، به استثناي پول، نجس گرديده است. (ص 144). در يكي از اين بازارها شاهد رفتار تعصب آميز يك دكاندار بودم. آشپز يونانيم كه براي ادامه سفرمان مشغول خريد آذوقه بود، به كله قندهاي جلو مغازه دست زد و كاغذ آبي رنگشان را باز كرد تا از خوبي قندها اطمينان حاصل كند. صاحب مغازه خشمگين شد با عصبانيت از او خواست كه تمام كله قندها را بخرد زيرا در اثر تماس با دست هاي او كه يك فرنگي است، نجس شده اند و ديگر نمي توان آنها را به هيچ مسلمان مؤمني فروخت. بر اثر مشاجره اين دو، بعد از مدتي، عده اي كنجكاو جلوي مغازه جمع شدند. خدمتكار يونانيم كه به برتري هوشش اطمينان داشت، رفتار غير عادي ايرانيان را به رخشان كشيد و گفت: «اگر تماس دست يك فرنگي قند ها را كثيف مي كند، پس شما اصلا نبايد قند بخوريد، زيرا تمام قندهايي كه در بازارهايتان به فروش مي رسد، توسط فرنگي ها توليد شده است!» به جاي جواب قانع كننده چند مشت به پهلويش زدند. سرانجام موفق به ميانجگري شدم و خدمتكارم را از نوش جان كردن كتكي مفصل نجات دادم. (ص 95)

**اوراق ايراني (آنه، 1368) 1909 میلادی.** این بیسکویت از طرف من برای مسلمان خشک مذهب حرام است. هم او سرشار از غرور تفوق به این ایرانیهای خرافاتی که ما را نجس تلقی می کنند به چشم حقارت می نگرد و یادش می رود که خودش غذایی را که مذهبش حلال بشمار نمی آورد پس می زند. (ص 122)

**سفرنامه فردريک ريچاردز (ريچاردز، 1343) 1926 میلادی.** مشهد، شهر مقدس ايران به مسافر غيرمسلمان اجازه مي دهد كه فقط از منظره خارجي ديدني هاي آن لذت ببرد. يعني بايد در مسافتي بسيار دور و در محلي كه تا قوزك پا در خاك فرو مي رود يا در جايي كه بوي تعفن مشام را آزرده مي سازد، بايستد. (ص 9)

**سفرنامه الموت لرستان و ايلام (استارك، 1364) 1927 میلادی.** من اسمعيل را براي خريد ماست فرستادم، كد خداي ده هم با او باز گشت، مقداري ماست در ظرف آبي رنگي حمل مي كردند، رفتارش چندان دوستانه نبود زيرا من مسيحي بودم و او نمي توانست با من غذا بخورد. (ص 231)

**سفرنامه بلوشر (بلوشر، 1363) 1935 میلادی.** وقتی که افسر آلمانی از حضور این مرد مقدس خارج شد، وی اثاث و لوازم خود را که به سبب حضور مرد کافری نجس شده بود آتش زد. (ص 68)

این نوع از تحقیری که سیاحان در ایران می دیدند، برایشان بی سابقه بوده، امکان حضور در اماکن مقدس را نداشته اند؛ حضور در میهمانی ها برایشان دشوار بوده زیرا که میزبان را به زحمت می انداختند، البته میزبان مودبانه اعتراضی نمی کرده؛ در برخی زمان ها، مانند بارش باران، امکان حضور در سطح شهر را هم نداشته اند؛ هنگام خرید و تعامل با مردم باید مراعات می کردند، چون «نجس» بودند. اینکه یک فرد غربی، با حمایت سفارتخانه و با سیطره بر دولت شرقی در یک کشور عقب افتاده و بی اهمیت شرقی (ایران قرن نوزدهم) حضور یابد و همه جای کشور را در تسخیر خود ببیند، الا مردم را، و مردم از او پرهیز کنند، پدیده نادری است که در ادبیات شرق شناسی نیز به آن توجه چندانی نشده است.

این پدیده دقیقا عکس آن نوع برخوردی است که در مصر و عثمانی می شده است، یعنی با وجود تعصب ها و خشونت های مردم این کشورها، باز هم درهای مساجد و خانه های مردم به روی سیاحان باز بوده است.

از این رو، اگر بنا باشد به تعریف جدیدی از «شهر اسلامی» دست بزنیم، باید شهر اسلامی را جایی بدانیم که در آن برتری و اولویت با مسلمانان است و مردم آن میان مسلمان و غیرمسلمان تمایز می گذارند. این همان قاعده «نفی سبیل» است که در قران آمده «لَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلا» (نساء، 141) و نیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ» (مائده، 51) و پیامبر اکرم (ص) فرموده «الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه».

 از این منظر، شهر اسلامی جایی نیست مملو از مسجد و مناره، که « پيامبر اسلام (ص) نياز به مساجد اشرافی و مناره های تزئيناتی ندارد. پيامبر اسلام (ص) دنبال مجد و عظمت پيروان خود بوده است». یا شهر اسلامی جایی نیست که در آن صدای اذان از تمام ماذنه های آن بلند می شود، که البته هر دو باید باشد. اما شهر اسلامی، بیش از آنکه به دنباله مشخصه هایی در ظاهر شهر باشد، باید به دنبال مشخصه هایی در میان شهروندان خویش باشد و تمایز میان مسلمان/غیرمسلمان از مهمترین آنها است. این میراثی که شهرهای ایران در سده های گذشته برای ما گذاشته اند، و می توان از آن برای تعریف امروزی شهر اسلامی بهره گرفت.

در نتیجه می توان گفت در جامعه ایرانی، دوگانه غرب/عقب مانده (یا غرب/شرق مندرج در نظریه شرق شناسی)، با دوگانه مسلمان/غیرمسلمان پاسخ داده شده است. البته مسلم است که در سده های گذشته برخی تندروی ها شده است و نوع برخورد با اقلیت های مذهبی ساکن در ایران در برخی موارد قابل دفاع نیست، اما در مجموع، و با حذف آن تندروی ها، می توان از آن رفتار در باره بیگانگان الگوگیری کرد. همچنین غربیان به عنوان کسانی که با این رفتار تحقیرآمیز (و متفاوت با سایر کشورهای شرقی) از سوی ایرانیان مواجه می شدند، احتمالا در گزارش های خود، آن را شدیدتر و تندتر از آنچه در واقع بوده بیان می کرده اند، که البته این سوگیری نیز طبیعی است.

بیگانه و شهر اسلامی، یک معیار تازه

در میان معیارهای گوناگونی برای شهر اسلامی ذکر شده است، که یکی از مهمترین آنها این بوده که شهر اسلامی جایی است که در آن مسجد جامع (یا مسجد آدینه) وجود دارد (و البته نظام اجتماعی شهر حول همین مسجد سازمان می یافت). نقدهایی فراوانی به شهرهای ایرانی در دوران مدرن وارد شده که شهرهای ایرانی در مقایسه با بسیاری از شهرهای کشورهای اسلامی، نمودهای دینی کمتری دارند، نه مساجدی دارند که همه شهر را تحت سلطه خود داشته باشند، نه در هنگام اذان، صدای اذان شهر را پر می کند و نه در اوقات نماز، شهر تعطیل می شود.

اما اگر شهر اسلامی را جایی بدانیم که در آن میان مسلمانان و غیرمسلمانان در تعاملات اجتماعی تمایز گذاشته می شود، آنگاه می توان تهران قدیم (و سایر شهرهای ایران قدیم) را یکی از بهترین نمونه های شهر اسلامی دانست. بر اساس این رویکرد، می توان تعریف نوینی از شهر اسلامی دانست که در ایران سده های گذشته وجود داشته، یعنی: در شهر ایرانی-اسلامی، جایی برای تعصبات قومی و قبیله ای نیست، و با همه با ادب و احترام رفتار می شود. اما در این شهر، مسلمانان در روابط اجتماعی خود، میان مسلمانان و غیرمسلمانان تمایز می گذارند و مسلمانان را برای ارتباطات اجتماعی، ترجیح می دهند. بازبینی نظام ترجیحات در تعاملات اجتماعی، می تواند بخشی از تعریف شهر ایرانی-اسلامی باشد.

منابع

ابراهیم، زواوی (1389) «بازگشت بومی تنبل: تبیین تغییر نیروی کار مالایی/مهاجر در جامعه کشاورزی ترنگانو» در ریاض حسن (ویراستار) .**بومی و جهانی: تغییرات اجتماعی در آسیای جنوب شرقی.** ترجمه ابوالفضل مرشدی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.صص 71-111.

استارک، فریا (1364) .**سفری به دیار الموت، لرستان و ایلام.** ترجمه علی محمد ساکی. تهران: علمی.

آنه، کلود (1368) .اوراق ايراني: خاطرات سفر کلود آنه در آغاز مشروطيت. تهران: معين.

اوبن، لئون اوژن دسکو (1362) . ايران امروز 1907-1906 ايران و بين النهرين. تهران: زوار.

اوتر، ژان (1366) .**سفرنامه ژان اوتر (عصر نادرشاه).** ترجمه علي اقبالي. تهران: جاويدان.

اورسول، ارنست (1352) . **سفرنامه اورسل 1882 ميلادي.** ترجمه علي اصغر سعيدي. تهران: زوار.

بایندر، هانری (1370) .**سفرنامه هانری بایندر: کردستان، بین النهرین و ایران.** ترجمه کرامت الله افسر. تهران: فرهنگسرا.

براون، ادوارد گرانويل (1371) .يك سال در ميان ايرانيان : مطالعاتي در خصوص وضع زندگي و اخلاق و روحيات ايرانيان. تهران: صفار

بلوشر، ويپرت (1363) . **سفرنامه بلوشر**. تهران: خوارزمي**.**

بنجامين، سموئيل گرين ويلر (1363) .**ايران و ايرانيان (عصر ناصرالدين شاه).** تهران: جاويدان.

بیشوپ، ایزابلا لوسی (1375) .**از بیستون تا زردکوه بختیاری.** ترجمه مهراب امیری. تهران: سهند.

پولاك، ياكوب ادوارد (1361) . **سفرنامه پولاك: ايران و ايرانيان .**ترجمه کيکاووس جهانداري. تهران: خوارزمي**.**

تاورنيه، ژان باتيست (1336) **.سفرنامه تاورنيه.** ترجمه ابوتراب نوري. با تجديد نظر حيمد شيراني. تهران: سنايي.

تره زل (1361) .**يادداشت هاي ژنرال تره زل در سفر به ايران.** ترجمه عباس اقبال. تهران: فرهنگسرا.

جوادی یگانه، محمدرضا (1387) .**خلقیات منفی ایرانیان در سفرنامه های فرنگیان به ایران.** تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.

جوادی یگانه، محمدرضا (زیر چاپ). گزارش توصيفي خلقيات مثبت و منفي ايرانيان در سفرنامه هاي فرنگيان به ايران بر اساس طبقه بندي ارزشي شوارتز.

دروويل، گاسپار (1364) .**سفر در ايران.** ترجمه منوچهر اعتماد مقدم. تهران: شباويز.

ديوفولا، ژان (1376) .**ايران و کلده و شوش.** تهران: دانشگاه تهران.

رجايي، فرهنگ (1382) .**مشكله هويت ايرانيان امروز**. تهران: ‏ني.

ريچاردز، فردريک چارلز (1343) .**سفرنامه فرد ريچاردز.** تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سايكس، پرسي مولزورت (1336) . سفرنامه ژنرال سرپرسي سايكس، يا، ده هزار ميل در ايران. تهران: كتابخانه ابن سينا.

سرنا، كارلا (1362) .**سفرنامه کارلاسرنا: مردم و ديدني هاي ايران.** ترجمه غلامرضا سعيدي. تهران: نشر نو.

سعید، ادوارد (1377) .**شرق شناسی.** ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

سعید، ادوراد 1386) .**شرق شناسی.** ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.

شافر، ژان (1370) .**گلهای سرخ اصفهان: ایران با اتوموبیل.** ترجمه فضل الله جلوه. تهران: روایت.

شمسول، ای. بی (1389) «موضوع هویت: دانش و تشکیل دولت-ملت های پسااستعماری در آسیا» در ریاض حسن (ویراستار) .**بومی و جهانی: تغییرات اجتماعی در آسیای جنوب شرقی.** ترجمه ابوالفضل مرشدی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری. صص 47-69.

فلاندن، اوژن (1356) .**سفرنامه اوژن فلاندن به ايران.** ترجمه حسين نورصادقي. تهران: اشراقي.

کارري، جملي (1348) .**سفرنامه کارري.** ترجمه عباس نخجواني و عبدالعلي کارنگ. تبريز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربايجان شرقي.

کرزن، جرج ناتانیل (1322) .**جهانگردی در ایران.** ترجمه علی جواهر کلام. تهران: بی نا.

گروته، هوگو (1369) .**سفرنامه گروته.** تهران: مرکز.

گوبينو، کنت دو (1367) .**سه سال در آسيا.** ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوي. تهران: کتابسرا.

لايارد، سر اوستن هنري (1367) .**سفرنامه لايارد يا ماجراهاي اوليه در ايران.** ترجمه مهراب اميري. تهران: امير.

لوتي، پير (بي تا). **بسوي اصفهان.** بي جا.

مکنزي، چارلز فرانسيس (1359) .**سفرنامه شمال.** ترجمه منصور اتحاديه (نظام مافي). تهران: گستره.

ملگونف، گريگوري والريانويچ (1364) .**سفرنامه ملگونف به سواحل درياي خزر (1858 و 1860 م.).** تصحيح، تکميل و ترجمه مسعود گلزاري. تهران: دادجو.

نوردن، هرمان (1356) .**زیر آسمان ایران.** ترجمه سیمین سمیعی. تهران: دانشگاه تهران.

نيبور، كارستن (1354) **. سفرنامه كارستن نيبور**. ترجمه پرويز رجبي. تهران: توكا**.**

نیدر مایر، اسکارفون (1380) .**خاطرات نیدرمایر: زیر آفتاب سوزان ایران.** ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران: اساطیر.

واعظ کاشفی سبزواری، مولانا حسین (بی تا**) .ف‍ت‍وت‌ ن‍ام‍ه‌ س‍ل‍طان‍ی**. ‌ب‍ه ‌اه‍ت‍م‍ام‌ م‍ح‍م‍دج‍ع‍ف‍ر م‍ح‍ج‍وب. تهران: ان‍ت‍ش‍ارات‌ ب‍ن‍ی‍اد ف‍ره‍ن‍گ‌ ای‍ران.

وامبري، آرمينوس (1372) **.زندگي و سفرهاي وامبري: دنباله سياحت دروغي درويشان.** ترجمه محمدحسن آريا. تهران: علمي و فرهنگي.

ويلز (1368) .**سفرنامه دکتر ويلز: ايران در يک قرن پيش**. ترجمه غلامحسين قراگوزلو. تهران: اقبال.

1. سال پس از پرانتز، نشان دهنده سال سفر به ایران است و مشاهدات در هر قسمت، به ترتیب این سال مرتب شده است. [↑](#footnote-ref-2)
2. البته باید توجه داشت که کتاب سعید بیشتر اعراب مسلمان را به عنوان موضوع شرق شناسی بررسی کرده است و لذا تاکید بر اعراب در این کتاب ها از همین رو است، اما در هر حال، جایگاه موضوع ایران در مطالعات شرق شناسی متاخر است. البته خود سعید توضیح دیگری از این مساله دارد. او می گوید: «به استثنای اسلام، تا قرن نوزدهم، شرق برای اروپا، قلمروی حکومت و سلطه مستمر و بلامنازع غرب بوده است. ... این تنها بخش عربی و اسلامی بود که در سطح وسیعی اروپا، را در زمینه های سیاسی، فکری و تا مدتی، اقتصادی به مبارزه ای بی امان طلبیده بود. لذا شرق شناسی، در دل خود، یک روحیه مساله دار علیه غرب دارد... این واقعیت که اسلام روم را عقب گذاشت و درخشش بیشتری پیدا کرد، نمی توانست از ذهن هیچ اروپایی، چه در آن زمان و چه در حال حاضر پاک شود». (سعید، 1377: 138) [↑](#footnote-ref-3)